

ازدحام مفاهیم در جنبش دانشجویی

پلی تکنیک، 2 مرداد 1384

محمد قائد

ماه‌ها در ایران صحبت از اجماع در بستر تعامل، و تعامل در بستر اجماع بود. بعداً معلوم شد کسانی چراغ را خاموش کرده‌اند تا خلاق ندانند کی به کی است. شاید هم با کنترل از راه دور و از بسترهای جداگانه تعامل می‌کرده‌اند. برنامه کار تازگی نداشت اما واژه‌ها کاملاً جدید بود.

مفاهیم نو هم البته به واژه‌هایی جدید نیاز دارند. در صدر مشروطیت، اهل نظر برای بیان مفاهیمی از قبیل نهاد، دموکراسی و سوسیالیسم در زحمت بودند و انتقال چنین مفاهیمی حتی به قشر کوچک اهل کتاب دشوار به نظر می‌رسید، تا چه رسد به عامه مردم. امروز چنین واژه‌هایی به اندازه صد سال پیش دیرفهم نیستند، اما واژه‌های دیرفهم دیگری مطرح است که همچنان بحث نظری را دشوار می‌کند.

برخی از این واژه‌ها ظاهراً بسیار ساده‌اند اما چون تعریفی دقیق از آنها به دست داده نشده، انگار شنونده و خواننده مختار است هر استنباطی که میل دارد از آنها در ذهن خویش پروراند. نگاه کنیم به چند واژه بسیار رایج در فهرست مفاهیم اهل نظر و سیاست.

اصلاحات چیست؟ چه چیزی نیازمند اصلاحات بود، و قرار بود، یا هست، آن موارد را به چه شکلی در آورند؟ شیوه بیان مدافعان این مفهوم با طرز بیان اهل عرفان تفاوت چندانی ندارد. همچنان که «شعشه پرتو ذات» را با کمک «باد» از جام تجلی صفات» معنی می‌کنند و هرگاه کسی معنی عبارت اخیر را بپرسد او را به عبارت اول ارجاع می‌دهند، اصلاحات هم مفهومی باطنی قلمداد می‌شود: فرد اگر طالب فیض است، خود معنای کلام را در می‌یابد؛ و اگر نیست، تقلیل بحثی سترگ به سطح ابتدائیات بیهوده خواهد بود. توسل به اسرار باطنی محدود به اهل عرفان نیست. چندین دهه در ایران مجموعه‌ای از واژه‌های خواص‌پسند در مکتب شعر نو گنجانده می‌شد و گمان می‌رفت بیان محتوای آن استعاره‌ها جز در قالب شعر امکان ندارد.

تاکنون فقط يك بار راهی عملی برای اجرای اصلاحات مورد نظر، بدون تعریف محتوای آن اصلاحات، پیشنهاد شده است. کسانی، با طرح پیشنهاد همه‌پرسی، گفتند هر نسلی مختار است شیوه حکومت دلخواه خویش را انتخاب کند. آن شیوه اجرایی حاوی یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم در تاریخ فرهنگ سیاسی جهان بود. پیشنهاددهندگان فرماندم به حرف امام راحل در هنگام بازگشت به ایران استناد کردند، که ما متعهد به تابعیت از پدرانمان نیستیم و مختاریم نظر خویش را به کار ببندیم.

پیشینه حرف به یکی از داغ‌ترین جدالهای قلمی میان اهل نظر در دهه‌های آخر قرن هجدهم برمی‌گردد. تامس پین که در دو انقلاب، در فرانسه و آمریکا، فعالانه شرکت داشت امیدوار بود در زادگاهش، انگلستان، نیز تحولی مشابه رخ دهد. از سوی دیگر، هموطنش، ادmond برک، با رد آنچه در فرانسه رخ داده بود، از وضع موجود و از سلسله مراتب سنتی در انگلستان دفاع می‌کرد. برک می‌گفت شکل کنونی آن جامعه واجد کمال طبیعی و نتیجه تمام توانایی نوع بشر است، و استدلال می‌کرد وضع

موجود را شاید بتوان بر هم زد اما عقلاً قابل تصور نیست که نظامی بهتر جانشین آن شود. در مقابل، پین می‌گفت پدران ما حق نداشتند درباره شرایط زندگی ما تصمیم بگیرند و نظام موروثی به این معنی است که فردی مثلاً دیوانه بتواند به ریاست مملکت برسد.

تفصیل آن جدال قلمی در این مختصر نمی‌گنجد، اما به دو نکته مهم اشاره کنیم: اول، اشاره امام راحل به حمایت مراجع دینی از شاهان، و سعی در فاصله‌گرفتن از آنها بود؛ مشخصاً نظر سه مرجع دینی در مخالفت با فکر جمهوری در زمان قدرت گرفتن سردار سپه، و حمایت آیت‌الله بروجردی از شاه و پیام استقبالش از او پس از 28 مرداد 1332.

دوم، مفاهیم حقوق طبیعی و حقوق مدنی اساس بحث تامس پین و ادموند برک بود. در تجدید آن دعوی پیچیده، باید توجه داشت که در فلسفه سیاسی جمهوری اسلامی حدود الهی در صدر امور است و حقوق طبیعی و مدنی اگر هم ارزشی داشته باشند در مراتب بعدی است. تفاوت جهان‌بینی‌های مبتنی بر دو اصل و سه اصل شبیه برق دو فاز و سه فاز نیست که سیم‌کش اداره برق بتواند ترتیب کار را بدهد، بلکه مانند سیستم‌های داس و ویندوز در رایانه است که از اساس همخوانی ندارند.

کوتاه کنیم و نتیجه بگیریم: زیر سؤال بردن حق پدران به تعیین تکلیف برای فرزندان در مواردی مشخص و محدود، و در گرماگرم سخن‌پردازی‌های انقلابی، می‌تواند کاربرد داشته باشد. چنانچه بخواهیم تمام مبانی وضع موجود را از نظر تفکیک نسلها و رابطه پدر-فرزند بسنجیم و در سوابق تاریخی عقب و عقب‌تر برویم، سر از روز ازل در می‌آوریم. در آن حالت، به جای بحث در فکر سیاسی، پا در حیطه‌ای گذاشته‌ایم یکسره متفاوت با نیت اولیه.

دوم، سعی در بومی‌کردن مفاهیمی از قبیل حقوق بشر، به سبب جهان‌بینی‌های اساساً متفاوت در پشت مفاهیم، به بازی گیج‌کننده‌ای با کلمات تبدیل می‌شود. در ایران دفتری به نام حقوق بشر اسلامی تأسیس کرده‌اند. اعلامیه حقوق بشر بر پایه تبدیل حقوق طبیعی به حقوق مدنی تدوین شده است و در این تبادل، جایی برای سنت الهی و حدود الهی وجود ندارد. وقتی به کسی که عبدالحسین نام دارد بگوییم عبدالحسین میرزا، هویت فرد را به هم نریخته‌ایم، بلکه فقط تصویر شخصیت او را ارتقا داده‌ایم. اما وقتی بکشیم متنی را با فرمتی ناهمخوان در رایانه باز کنیم، با علایمی شبیه هیروگلیف و خط میخی روبه‌رو می‌شویم.

در دنیای تولید انبوه و افراط در مصرف، کلمات هنوز از تنور درنیامده فرسوده و نخنما می‌شوند: گفتمان، تعامل، راهکار، معرفت‌شناسی، آسیب‌شناسی. بسیاری مقاله‌ها و سخنرانی‌ها انگار فقط این به نیت نوشته یا ایراد می‌شوند که چنین کلماتی در آنها به کار رود. کلمات می‌آیند و می‌روند بی‌آنکه درک و هضم شده باشند.

اقتدارگرایی از جمله واژه‌هایی است که مدام تکرار می‌شود. آیا اقتدار و گرایش به کسب آن مثبت است یا منفی؟ آیا سردبیر، معلم، استاد و کارفرمای مقتدر در چشم همگان فردی است در خور ستایش یا سزاوار سرزنش؟ گرفتاری جامعه ایران در این است که، مثلاً، تابلوی راهنمایی و رانندگی بی حضور یک مأمور مقتدر در پای آن تأثیر چندانی ندارد. و قاضی اقتدار ندارد چون استقلال قضایی وجود ندارد. مشکل جامعه ایران در کمبود اقتدار است، نه در زیادی آن. بر این قرار، فرد اقتدارگرا را باید ستود.

بدفهمی از آنجا پیدا شده است که واژه را جدا از زمینه پشت آن به فارسی برگردانده اند. اصل واژه (authoritarian) در زبان و فرهنگهای غربی که در آنها آزادیهای فردی به اندازه اقتدار نظام اهمیت دارد، به معنی آمر است، یعنی فرد یا نهادی که می‌کوشد نظر خود را به هر ترتیبی شده به کرسی بنشاند. منظور این است که اجرای قانون از سوی حکومت باید با رضایت حکومت‌شونده باشد. کسی که رضایت حکومت‌شونده را نادیده بگیرد، یعنی با قانونی خودساخته حکم براند، آمر است، در مفهوم منفی آن. می‌بینیم واژه‌ای که در درک همگانی از زبان دارای بار مثبت است در فرهنگ سیاسی به عنوان نوعی اتهام به کار می‌رود. اما مشکل را نباید فقط متوجه مترجمان دانست. کورش، شاه عباس و نادرشاه به عنوان شخصیت‌هایی مقتدر تحسین می‌شوند. در فرهنگ غرب هم شخصیت‌هایی از قبیل هنری هشتم در انگلستان و شارل دوگل در فرانسه، مقتدر و آمر شناخته می‌شوند. در ایران درک از تاریخ نیاز به برخوردی انتقادی دارد که هنوز رایج نیست.

برخورد انتقادی به این معنی است که فرد ناظر بتواند مفاهیم را تعریف کند و به ناسازگاری درونی آنها واقف باشد. یک دامنارکی که در کپنهاگ زبان فارسی درس می‌دهد می‌گوید متحیر است که بسیاری ایرانیان روشنفکر و درس‌خوانده در همان حال که هوادار حقوق بشرند، مجازات اعدام را ضرورتی اجتماعی می‌دانند. توجه کنیم که این ناظر حیرت‌زده با ادبیات، زبان و فرهنگ ایرانی آشناست. قیاس کنیم کسانی که از این آشنایی برخوردار نباشند با چه حیرت آمیخته به تحقیری به فرهنگ واژگان سیاسی پردستان‌انداز و ناهموار ایران نگاه می‌کنند.

برخی مفاهیم هم بنا به مصلحت روز و برای خالی نبودن عریضه به کار گرفته می‌شوند، بی آنکه اعتقاد و التزامی به آنها در کار باشد. تشکیل هیئت منصفه و قائل بودن به جرم سیاسی از آن جمله است. مفهوم هیئت منصفه با فلسفه اجماع خاص در تشیع ناسازگار است زیرا نظر عموم و تغییرات طرز فکر اجتماع را در دادرسی به کار می‌گیرد. در مورد دوم، در تاریخ ایران از کسانی که در برابر قدرت حاکم قد علم کنند با عنوان سرکشان‌یاد یاد می‌شود که باید مطیع و منقاد شوند. به رسمیت شناختن حق دفاع برای چنین افرادی نه با عرف فرهنگ ایران همخوانی دارد و نه با مبانی فقهی.

دانشجوی جامعه‌گرا و پیشرو دانشکده فنی می‌تواند در درک مفاهیم و در انتقال آنها نقشی مهم داشته باشد. برخورداری او از روش علمی امکان می‌دهد تا مفاهیم سیاسی و فرهنگی را در فضایی سه‌بعدی تجسم کند. مونتاژ واژه‌ها و مفاهیمی از جهان‌بینی‌های ناسازگار (یا به اصطلاح مکانیک‌ها، خوراندن پیچ نامناسب به مهره ناجور) و درهم آمیختن عقاید ناهمگن، دانشگاه را از تأثیرگذاری بر سطح وسیع‌تری از جامعه محروم می‌کند. برای رسیدن به سطحی که یک ملت و یک فرهنگ بتواند قادر به کارهایی از قبیل نوشتن قانون اساسی شود، درک صحیح و دقیق از مفاهیم سیاسی ضرورتی حیاتی دارد.